

## فتنة العجل فتنه‌ی گوساله

قال تعالى: (وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) [116].

حق تعالی می‌فرماید: (بر اثر کفرشان گوساله در دل‌هاشان سرشته شد. بگو: ایمان‌تان شما را به چه بد چیزی فرمان می‌دهد، اگر از زمره‌ی مؤمنان می‌باشید!) [117].

وقال تعالى: (وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ \* وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ \* وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِسْمَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ \* قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ \* إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ \* وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ) [118].

و همچنین می‌فرماید: (قوم موسی پس از او از زیورهایشان تندیس گوساله‌ای ساختند که چون گاو بانگ برمی‌آورد. آیا نمی‌بینند که آن گوساله با آنها نه سخنی می‌گوید و نه ایشان را به هیچ راهی هدایت نمی‌کند؟ آن را پذیرا شدند و در زمره‌ی ظالمان درآمدند \* و چون از آن کار پشیمان شدند و دیدند در گمراهی افتاده‌اند، گفتند: اگر پروردگارمان بر ما رحم نیاورد و ما را نیامرزد، به طور حتم در زمره‌ی زیان‌کردگان خواهیم بود \* چون موسی خشمگین و اندوهناک نزد قوم خود بازگشت، گفت: در غیبت من، چه بد جانشینانی بودید؛ چرا بر فرمان پروردگار خود پیشی گرفتید؟! و الواح را بر زمین افکند و سر

برادرش را گرفت و به سوی خود کشید. هارون گفت: ای پسر مادرم! این قوم مرا زبون یافتند و نزدیک بود مرا بکشند، مرا دشمن مکن و در شمارِ ستم‌کارانم میاور! \* گفت: ای پروردگار من! مرا و برادرم را بیامرزد و ما را در رحمت خویش داخل فرما که تو مهربان‌ترین مهربانانی \* آنان که گوساله را برگزیدند به زودی به غضبی از جانب پروردگارشان و ذلت و خواری در زندگانی این دنیا گرفتار خواهند شد؛ دروغ‌گویان را اینچنین کیفر می‌دهیم \* آنان که مرتکب اعمال ناپسند شدند، آنگاه توبه کردند و ایمان آوردند، بدانند که پروردگار تو پس از آن، قطعاً آمرزنده‌ی مهربان است) [119].

وقال تعالى: (قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا وَلَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَاراً مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ \* فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِي \* أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضِراً وَلَا نَفْعاً \* وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي \* قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ \* قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا \* أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي \* قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي \* قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ \* قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي \* قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفاً لَنْ نَحْرُقَنَّهَ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً \* إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً) [120].

و حق تعالی می‌فرماید: (گفتند: ما به اختیار خویش با تو خلف وعده نکردیم؛ ولی بارهایی سنگین از زینت قوم بردوش داشتیم، آنها را در آتش بیفکنیم و به این ترتیب سامری نیز بیفکند \* و برایشان تندیس گوساله‌ای که نعره‌ی گاوان را داشت بساخت و گفتند: این، خدای شما و خدای موسی است؛ پس فراموش نمود \* آیا نمی‌بینند که هیچ پاسخی به سخنان نمی‌دهد، و هیچ سود و هیچ زیانی برایشان ندارد؟ \* هارون نیز پیش از این به آنها گفته

بود: ای قوم من! شما با این گوساله به فتنه و آزمایش درافتادید. پروردگار شما، خدای رحمان است. مرا پیروی کنید و فرمان بردار من باشید \* گفتند: ما هرگز از عبادت او دست برنمی داریم تا موسی به نزد ما بازگردد \* گفت: ای هارون! چه چیزی مانعت شد هنگامی که دیدی گمراه می شوند، \* چرا از من پیروی نکردی؟ آیا از فرمان من سرپیچی کرده بودی؟ \* گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه سرم را! ترسیدم که بگویی: میان بنی اسرائیل جدایی افکندی و گفتار مرا رعایت نکردی \* و تو ای سامری! این چه خطایی بود که کردی؟ \* گفت: من چیزی دیدم که آنها نمی دیدند. مشتی از خاکی که نقش پای آن رسول بر آن بود برگرفتم و در آن پیکر بیفکندم و نفس من این کار را در چشم من بیاراست \* گفت: برو، در زندگی این دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی: به من نزدیک شوید، و نیز تو را وعده ای است که از آن رها نشوی و اینک به خدایت که پیوسته ملازمش بودی بنگر که می سوزانیمش و سپس خاکسترش را به دریایش افشانیم \* جز این نیست که خدای شما الله است که هیچ معبودی جز او نیست، و علم او همه چیز را در بر گرفته است) [121].

حدثت فتنة العجل في سنين التيه الأربعين التي تاه فيها بنو إسرائيل في صحراء سيناء، عقوبة لتمردهم على الأوامر الإلهية، وإصلاحاً لما فسد في نفوسهم، حيث واعد الله سبحانه وتعالى موسى (ع) ثلاثين ليلة ثم أتمها بعشر، قال تعالى: (وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ) [122].

فتنه و آزمایش گوساله در دوران چهل ساله ی سرگردانی بنی اسرائیل در صحرای سینا رخ داد و عقوبتی برای تمرد و سرپیچی آنها از فرامین الهی و اصلاحی برای فساد بود که در نفس هایشان ریشه دوانیده بود. خداوند سبحان و متعال سی شب با موسی (ع) وعده نمود و سپس ده شب به آن افزود؛ چنانکه می فرماید: (و سی شب با موسی وعده نهادیم و آن را با ده شب

دیگر تمام کردیم تا وعده‌ی دیدار پروردگارش (به چهل شب) کامل شد)  
[123].

ولم يكن سبحانه وتعالى يجهل أنّ الميقات أربعين ليلة، ولم يكن سبحانه وتعالى يكذب على موسى سبحانه وتعالى علواً كبيراً، وإنما واعدته ثلاثين ليلة وكانت العشر التمام للأربعين معتمدة على أمر آخر لم يحدث بعد، كدعاء أو صدقة أو أي عمل يقوم به موسى (ع)، أو تقصير من جماعة بني إسرائيل يعاقبون عليه بغياب موسى (ع) عشر ليالي إضافية، ففي علم الله سبحانه أن موسى سيغيب أربعين ليلة، لكن في لوح المحو والإثبات أن موسى سيغيب ثلاثين ليلة، فإن حصل الأمر الفلاني من موسى (ع) أو بني إسرائيل فإنه سيتمها أربعين ليلة، قال تعالى: (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) [124].

البته این طور نیست که خداوند به اینکه میقات چهل شب می باشد نا آگاه باشد و یا اینکه او سبحان و متعال به موسی (ع) دروغ گفته باشد؛ پاک و منزّه است او، بسیار برتر از چنین ظنیاتی است (سبحانه و تعالی علواً کبیراً). حق تعالی با موسی (ع) سی شب وعده گذاشت و ده شب بعدی برای کامل نمودن چهل شب منوط بر مسأله‌ای دیگر بود که پس از آن اتفاق بیفتد؛ مانند دعا، صدقه یا هر عملی که موسی (ع) به آن اقدام نماید، و یا تقصیر و کوتاهی که از جماعتی بنی اسرائیل سر بزند تا با ده شب دیگر با غایب شدن موسی مجازات شوند؛ البته در علم خدا مشخص بود که موسی (ع) چهل شب غیبت می کند اما در لوح محو و اثبات چنین مکتوب شده بود که موسی سی شب غیبت می کند و اگر فلان کار از موسی (ع) یا بنی اسرائیل سر بزند، با ده شب دیگر که بر آن افزوده اضافه می شود، تمام می گردد. حق تعالی می فرماید: (خداوند هر آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند؛ و امّ الكتاب نزد او است) [125].

وهذا يشبه دعاء أيّ منّا ليدفع الله عنه البلاء، أو يرزقه من رحمته ما يشاء، فلو كانت الأمور لا تتبدل لبطل الدعاء ولأمسى لغواً لا نفع فيه، لكن الله سبحانه قدر

المقادير ویداه مبسوطتان یوسع علی من یشاء ویقتز کیفما یشاء وهو أحکم الحاکمین، وهذا هو البداء الحق المبین فی الذکر الحکیم الذی أنکره الجاهلون، وقالوا: إن الله فرغ من کل شیء، وجعلوا یدیه مغلولتین یضاهون قول الیهود(126)].

این به مانند دعایی از سوی هریک از ما می باشد تا خداوند بلایی را از او دفع کند و یا به هر شکل که بخواهد رحمتش را روزی اش گرداند؛ که اگر در امور تغییر و تبدیلی نباشد دعا کردن عملی باطل، لغو و بیهوده خواهد بود که هیچ نفعی در بر نخواهد داشت؛ اما خداوند سبحان مقادیر را تقدیر می فرماید، و دستانش گشوده است تا بر هر که اراده فرماید گشایش حاصل و هر گونه بخواهد فقر و تنگ دستی حاصل نماید، که او حکم کننده ترین حکم کنندگان است. این همان «بدا» حق مبین در ذکر حکیم است که افراد جاهل و ناآگاه منکرش می شوند و می گویند: خداوند در هیچ کاری دخالت نمی کند، و در گفتاری همچون گفتار یهود، دستان خداوند را بسته قلمداد می کنند [127]!

هذا، وهناك من علماء السنة من یثبت البداء کابن الجوزیة فی کتابه الجواب کافی فی فصل الدعاء، وهو وإن لم یصرح باللفظ فقد أثبت المعنی سواء بالروایات عن النبی أو بمناقشته لفائدة الدعاء.

این در حالی است که برخی علمای اهل سنت وجود دارند که بدا را اثبات می کنند، همچون ابن جوزی در کتاب کافی در فصل دعا. وی هر چند به طور صریح بیان نمی کند اما به طور ضمنی و معنوی چه براساس روایاتی که از پیامبر اکرم (ص) روایت می کند و چه با بحث و بررسی فایده ی دعا کردن، چنین نظری را به اثبات می رساند.

وفي هذه اللیالی الأربعین استغل السامری غیاب موسی (ع)، وقام بصیافة عجل من الحلی وألقى السامری فی هذا العجل حفنة تراب أخذها من تحت حافر فرس جبرائیل (ع)، فخرج العجل الجسد له خوار، أي صوت كصوت العجل الحي.

قال موسى (ع): (يا رب العجل من السامري فالخوار ممن؟ قال: مني يا موسى، إني لما رأيتهم قد ولوا عني إلى العجل أحببت أن أزيدهم فتنة) ([128]).

در این چهل شب سامری از غیبت موسی (ع) سوء استفاده کرد و اقدام به ساختن طلا از جواهرآلات نمود. سامری مشتی از خاکی که از زیر سُمِ اسب جبرئیل برداشته بود را در این گوساله انداخت و مجسمه‌ی گوساله‌ای ساخت که بانگ برمی‌آورد؛ یعنی صدایی همچون صدای گوساله‌ی زنده داشت. موسی (ع) گفت: «پروردگارا! گوساله را سامری ساخت، از چه چیز بانگ برمی‌آورد؟ فرمود: از من، ای موسی! چون مردمان را دیدم که از من به سوی گوساله روی می‌گردانند، دوست داشتم بر فتنه و آزمایش‌شان بیفزایم» ([129]).

وقال لهم السامري هذا إلهكم وإله موسى، أي إنّ إلهكم حل في هذا العجل!!  
 وصدقه الكثير من بني إسرائيل بعد أن أعانوه على صناعة العجل!!

سامری به ایشان گفت این معبود شما و موسی است؛ یعنی معبود شما در این گوساله حلول کرده است! و بسیاری از بنی اسرائیل پس از آنکه در ساختن گوساله وی را یاری رسانیده بودند، او را تصدیق نمودند.

ويجدر بنا أن نتدبر هذه الحادثة في القرآن وندرسها، لعل الله يمن علينا بحياة السعداء وميتة الشهداء، كما وعدنا رسول الله عند دراسة القرآن ([130]).

شایسته است در مورد این واقعه که در قرآن آمده است تدبّر کنیم و درس بگیریم؛ شاید خدا با زندگی سعادت‌مندان و مرگ شهیدان بر ما منت نهد؛ همانطور که رسول خدا (ص) در مورد درس گرفتن از قرآن چنین وعده‌ای به ما داده است [131].

فإذا قررتم أيها الأحبة دراسة هذه الحادثة فتعالوا معي نتساءل، من هو السامري؟ وهل كان عالماً من علماء بني إسرائيل؟ وهل كان متعبداً ناسكاً؟ حيث: (قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً... ([132]).



حال ای عزیزان! اگر بر درس گرفتن از این واقعه موافق هستید، بیاید همراه من پرسیم، سامری که بود؟! آیا او یکی از علمای بنی اسرائیل بود؟! آیا فردی عابد و زاهد بود؟! می فرماید: (گفت: من چیزی دیدم که آنها نمی دیدند. مشتی از خاکی که ....)[133].

یبدو من سياق الآية أنه كان يري جبرائيل (ع) أو أموراً غيبية، لم يكن غيره يراها.  
از سياق آیه چنین برمی آید که سامری، جبرئیل یا پاره‌ای امور غیبی را که کسان دیگری غیر از او نمی دیدند، می دیده است!

ثم هل كان السامري مجاهداً؟  
آیا سامری یک مجاهد بود؟!

ورد هذا المعنى في تفسير الآية: (فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ) [134]، أنه السامري فلو صح هذا لكان السامري مجاهداً، قاتل جنود الطاغية، فرعون في مصر قبل بعث موسى (ع) [135].

چنین معنایی در تفسیر آیه‌ی (آن که از پیروانش بود از او یاری خواست) [136] آمده که آن شخص، سامری بوده است؛ و حال که چنین معنایی صحیح می باشد، پس سامری مجاهدی بوده که با سپاهیان فرعون طاغوت در مصر پیش از بعثت موسی (ع) پیکار می کرده است [137].

ثم من الذي نسي؟ موسى (ع)، أي نسي إلهه هاهنا وذهب إلى الطور فيكون الكلام بلسان السامري. والحق أن هذا بعيد؛ لأن بني إسرائيل يعلمون أن موسى ذهب إلى الطور بأمر الله، إذن فيكون الناسي هو السامري، أي ترك الإيمان الحقيقي والمعبود الحق، فيكون الكلام من الله سبحانه. ثم ما الذي سولت له نفسه؟ الحق أن هذا هو أصل كل الفتنة، الهوى والأنا والشيطان وزخرف الدنيا، سولت له نفسه الأمانة بالسوء أنه أفضل من هارون (ع)، وتمرد عليه ولم يطع أمره وتكبر، لقد

سولت له نفسه أنه عالم و عابد و ناسك و ربما مجاهد، و كشفت له بعض الأمور الغيبية، فهو أحق من هارون (ع) بقيادة بني إسرائيل في غيبة موسى (ع)، و حسد هارون و موسى (عليهما السلام) فأخذ التكبر منه كل مأخذ، و تمكن منه الهوى و الأنا كل التمكن، و أرداه الشيطان في الهاوية و جعله يتكبر على الأنبياء العظام كما تكبر هو على آدم (ع)، فاستفزه الشيطان بندائه و أغواه بغوايته و أصابه بدائه، فنزلت الحجب على مرآة الروح لما اشترى الضلالة بالهدى، فلم يعد يرى: (وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ) [138].

حال (با توجه به متن قرآن) باید پرسید چه کسی فراموش کرد (نسی)؟  
موسی (ع)؟ یعنی موسی معبودش را اینجا نهاد و فراموش کرد و به سوی طور رهسپار شد و این جمله از سامری می باشد؟ به واقع چنین احتمالی بعید می نماید؛ چرا که بنی اسرائیل می دانستند موسی (ع) به فرمان خدا به سوی طور رهسپار شده است، بنابراین شخص فراموشکار در این آیه سامری می باشد؛ یعنی وی ایمان حقیقی و معبود واقعی را رها کرد؛ پس این سخن از جانب حق تعالی می باشد. حال باید دید چه چیزی نفس سامری را برایش جلوه گر نمود؟ حقیقت آن است که آن چیز، اصل و ریشه‌ی هر فتنه‌ای است؛ یعنی هوای نفس، منیت، شیطان و ظواهر فریبده‌ی دنیا. نفس امر کننده به بدی‌های او برای وی چنین آراست که او برتر از هارون (ع) می باشد؛ در نتیجه او را نافرمانی نمود و دستورش را گردن نهاد و تکبر ورزید. نفسش برایش چنین آراست که او عالم، عابد، زاهد و حتی مجاهد است و برخی امور غیبی برایش کشف شده است، پس در نبود موسی (ع) او برای رهبری بنی اسرائیل از هارون (ع) شایسته‌تر است؛ پس به موسی و هارون (عليهما السلام) حسادت ورزید و تکبر سراسر وجودش را فرا گرفت و هوای نفس و منیت اختیار از کفش ربود و شیطان وی را به اعماق دوزخ (هاویه) درافکند و او را تا مرتبه‌ی تکبر ورزیدن نسبت به پیامبران بزرگ (عليهم السلام) تنزل داد؛ همچنانکه خودش به حضرت آدم (ع) تکبر ورزید. شیطان او را با ندایش تحریک نمود و با گمراهی



خودش، گمراهش نمود و او را به بیماری خودش گرفتار ساخت؛ و چون سامری گمراهی را به جای هدایت به جان خرید پرده‌های حجاب بر آینه‌ی روحش فرو افتاد و دیگر حقایق را نمی‌دید: (و می‌بینی که به تو می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند) [139].

ونسى الحقیقة والمعبود الحق الذى لا یرى بالأبصار ولا تدركه الأوهام، فعاد إلى أخص أنواع الشرك، إلى التشبيه. فأخرج ما انطوت عليه نفسه عجلاً جسداً له خوار، يكون فتنة يفرح بها قوم انطوت عليها نفوسهم قبل ظهورها، وأشربوا العجل قبل صياغته، فكم اعترضوا على موسى وهارون (عليهما السلام)، وكم أدوا موسى (ع)، (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤَدُّونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاعَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) [140].

او حقیقت و معبود حقى را که با چشم دیده نمی‌شود و به وهم‌ها در نمی‌آید فراموش کرد و به پایین‌ترین مراتب شرک یعنی تشبیه، سقوط کرد. بنابراین آنچه در وجودش پیچیده شده بود را در قالب مجسمه‌ی گوساله‌ای که صدا می‌کرد نمایان ساخت و این فتنه و آزمایشی شد که قوم را به آنچه نفس‌هایشان پیش از ظاهر شدنش - در خود پیچیده بود، شادمان نمود و گوساله را پیش از ساخته شدنش به آنان نوشانید. اینان، چه بسیار بر موسی و هارون (عليهما السلام) اعتراض کردند و چه بسیار موسی (ع) را آزار و اذیت نمودند: (و آنگاه که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! چرا آزارم می‌دهید، و حال آنکه می‌دانید من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم؟ چون روی‌گردان شدند خداوند نیز دل‌هایشان را بگردانید، و خدا مردمان فاسق و نافرمان را هدایت نمی‌کند) [141].

كان كثير من بني إسرائيل يرون أنهم خير من موسى (ع)، أما هارون (ع) فلم يكن له وزن عند كثير منهم، جاء في التوراة: (وأخذ قورح بن يصرار بن فهات بن

لاوي، وداثان و ابرام ابنا اليا ب واون بن قالت بنور اوبين يقاومون موسى مع أناس من بني إسرائيل ... فاجتمعوا على موسى و هارون، وقالوا لهما كفاكما أن كل الجماعة بأسرها مقدسة وفي وسطها الرب فما بالكما ترتفعان على جماعة الرب. فلما سمع موسى سقط على وجهه، ثم كلم قورح وجميع قومه قائلاً غداً يعلن الرب من هو له ومن المقدس حتى يقربه إليه) ([142]).

بسیاری از بنی اسرائیل خود را برتر از موسی (ع) می دیدند؛ اما هارون (ع)، برای بسیاری از آنان اصلاً ارزش و قیمتی نداشت. در تورات چنین آمده است: «1 و قورح بن یصهار بن قهات بن لاوی و داتان و ابیرام پسران الیاب واون بن فالت پسران رؤبیین (کسان) گرفته، 2 با بعضی از بنی اسرائیل.... 3 و به مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: شما از حد خود تجاوز می نمایید، زیرا تمامی جماعت هر یک از ایشان مقدس اند، و پروردگار در میان ایشان است. پس شما را چه شده است که خویشان را بر جماعت خداوند برمی افرازید؟ 4 و چون موسی این را شنید، به روی خود در افتاد 5 سپس قورح و تمامی جمعیت او را خطاب کرده، گفت: بامدادان خداوند نشان خواهد داد چه کسی از آن وی و چه کس مقدس است، تا اینکه او را نزد خود آورد» [143].

(و كلم الرب موسى قائلاً كلم بني إسرائيل وخذ منهم عصا لكل بيت أب من جميع رؤسائهم حسب بيوت آبائهم اثنتي عشرة عصا، واسم كل واحد تكتبه على عصاه واسم هارون تكتبه على عصا لاوي، لأن لراس بيت آبائهم عصا واحده. و وضعها في خيمه الاجتماع أمام الشهادة حيث اجتمع بكم، فالرجل الذي اختاره تفرخ عصاه فاسكن عني تذررات بني إسرائيل التي يتذمرونها عليكم، فكلم موسى بني إسرائيل، فأعطاه جميع رؤسائهم عصا لكل رئيس حسب بيوت آبائهم اثنتي عشرة عصا، و عصا هارون بين عصيهم. فوضع موسى العصي أمام الرب في خيمة الشهادة، وفي الغد دخل موسى إلى خيمة الشهادة، وإذا عصا هارون لبيت لاوي قد أفرخت وأخرجت فروخاً و أزهرت زهراً وانضحت لوزاً، فاخرج موسى جميع العصي من أمام الرب إلى جميع بني إسرائيل، فنظروا وأخذ كل واحد عصاه، وقال الرب لموسى رد عصا هارون إلى أمام الشهادة لأجل الحفظ، علامة لبني

التمرد فتكف تذر اتمهم عني لكي لا يموتوا ففعل موسى كما أمره الرب كذلك فعل) [144].

«1 و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: 2 با بنی اسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر، يك عصا از هر خاندان آبا، از جمیع سروران ایشان دوازده عصا بر حسب خاندان آباي ایشان، و نام هرکس را بر عصایش بنویس 3 و اسم هارون را بر عصای لاوی بنویس، زیرا که برای هر سرور خاندان آباي ایشان يك عصا خواهد بود. 4 و آنها را در خیمه‌ی اجتماع پیش روی شهادت، جایی که من با شما ملاقات می‌کنم بگذار. 5 و شخصی را که من اختیار می‌کنم، عصایش شکوفه خواهد آورد. پس همه‌ی بنی اسرائیل را که بر شما می‌کنند از خود ساکت خواهم نمود 6 و موسی این را به بنی اسرائیل گفت. پس جمیع سروران ایشان او را عصاها دادند، يك عصا برای هر سرور، یعنی دوازده عصا بر حسب خاندان آباي ایشان، و عصای هارون در میان عصاهای آنها بود. 7 و موسی عصاها را به حضور پروردگار در خیمه‌ی شهادت گذارد. 8 و در فردای آن روز چون موسی به خیمه‌ی شهادت داخل شد، اينك عصای هارون که به جهت خاندان لاوی بود شکفته بود، و شکوفه آورده و گل داده، و بادام رسانیده بود. 9 و موسی همه‌ی عصاها را از حضور پروردگار نزد جمیع بنی اسرائیل بیرون آورده، هر يك نگاه کرده، عصای خود را گرفتند. 10 و پروردگار به موسی گفت: عصای هارون را پیش روی شهادت باز بگذار تا به جهت علامتی برای ابنای تمرد نگاه داشته شود، و همه‌ی ایشان را از من رفع نمایی تا نمیرند. 11 پس موسی چنان کرد، و به نحوی که پروردگار او را امر فرموده بود، عمل نمود» [145].

(وارتحلوا من جبل هور في طريق بحر سوف ليدوروا بأرض أدوم، فضاقت نفس الشعب في الطريق، وتكلم الشعب على الله و على موسى قائلين لماذا أصدت مانا

من مصر لنموت في البرية، لأنه لا خبز ولا ماء وكرهت أنفسنا الطعام السخيف) [146].

«4 و از کوه هور به راه دریای قلزم کوچ کردند تا زمین ادوم را دورزنند. و دل قوم به سبب راه، تنگ شد. 5 و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده، گفتند: چرا ما را از مصر برآوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خورا ک سخیف کراحت دارد!» [147].

وهكذا كان السامري وعجله الجسد متنفساً لهؤلاء الفاسقين، ليخرجوا ما انطوت عليه نفوسهم من بغض وحسد لموسى وهارون (عليهما السلام)، ولهارون (ع) بالذات؛ لأنّ القدح بشخصه (ع) والطعن بنبوته وقيادته أيسر؛ وذلك لأنّ لموسى (ع) مكانة كبيرة وهيبة عظيمة في نفوس كثير من بني إسرائيل لما ظهر على يديه من المعجزات. وهكذا استضعف هؤلاء المنافقين الذين اتبعوا السامري هارون (ع) والجماعة الذين رابطوا معه على الحق، وحاولوا قتل هارون (ع)، ولكنه تعامل مع الفتنة بحكمة الأنبياء، ثم تربص حتى عاد موسى (ع)، ونصره الله وأظهر حقه وحكم العقيدة الفاسدة وأظهر مكانها العقيدة الصحيحة، والحق الذي يريده الله:

اینگونه سامری و مجسمه‌ی گوساله‌اش فرصتی برای این نافرمانان شدند تا آنچه نفس‌هایشان از کینه و حسادت به موسی و هارون (عليهما السلام) در خود پیچیده داشتند را بیرون بریزند؛ علی‌الخصوص نسبت به هارون (ع)؛ چرا که توهین به شخصیت وی (ع) و طعنه به نبوت و رهبری او (ع) آسان‌تر بود؛ از آن رو که موسی (ع) در نظر بسیاری از بنی اسرائیل جایگاهی بزرگ و هیبتی باشکوه داشت؛ چرا که معجزاتی به دستان او آشکار شده بود. به این ترتیب این جماعت نفاق‌پیشه که از سامری پیروی می‌کردند هارون (ع) و جمعیتی که همراه با آن حضرت در راه حق استوار مانده بودند را ضعیف شمردند و در صدد کشتن آن حضرت (ع) برآمدند؛ اما او با حکمت پیامبران با این فتنه و آشوب رویارو شد و سپس درنگ کرد تا موسی (ع) بازگشت و

خداوند او را یاری نمود و حقِ او و حکم عقیده‌ی فاسد را آشکار، و به جای آن عقیده‌ی صحیح را ظاهر نمود. حقی که خواست خداوند بود:

(وَأَنْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا \* إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا) ([148]).

(و اینک به خدایت که پیوسته ملازمش بودی بنگر که می سوزانیمش و

سپس خاکسترش را به دریایش افشانیم \* جز این نیست که خدای شما الله

است که هیچ معبودی جز او نیست، و علم او همه چیز را دربر گرفته است)

[149]

البقرة : 93

[117] - بقره: 93

- [118] الأعراف : 148 - 153.

[119] - اعراف: 148 تا 153.

[120] - طه : 87 - 98.

[121] - طه: 87 تا 98.

[122] - الأعراف : 143.

[123] - اعراف: 142.

[124] - الرعد : 39.

[125] - رعد: 39.

[126] - يزعم اليهود أن يد الله تعالى مغلولة، وأنه تعالى فرغ من الخلق والأمر ولا يستطيع تغيير أي شيء! وقد ردّ الله سبحانه وتعالى على هذا القول فقال: (وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَاتُ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ) المائدة : 64.

وقد وافق أكثر علماء السنة اليهود في هذا، فقالوا: إن الله تعالى قد فرغ من الأمر فلا يمكنه التغيير! ورووا في ذلك روايات، منها ما رواه أحمد في مسنده : عن ابن عمر قال: (قال عمر: يا رسول الله، أرايت ما نعمل فيه أفي أمر قد فرغ منه أو مبتدأ أو مبتدع، قال : فيما قد فرغ منه فاعمل يا ابن الخطاب، فان كلا ميسر، أما من كان من أهل العادة فإنه يعمل للسعادة، وأما من

كان من أهل الشقاء فإنه يعمل للشقاء) مسند أحمد : ج 2 ص 52، ولاحظ صحيح البخاري: ج 6 ص 86، صحيح مسلم: ج 8 ص 48، تفسير ابن كثير: ج 4 ص 554، وغيرها.

فلهذه النصوص الصحيحة عندهم قالوا بالجبر على الله تعالى، كما قالوا به في أفعال الانسان! ونجد البخاري يحتمل الله تعالى مسؤولية خطيئة آدم (ع)، فقد روى عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله: (احتج آدم وموسى، فقال له موسى: أنت آدم الذي أخرجتك خطيئتك من الجنة؟ فقال له آدم: أنت موسى الذي اصطفاك الله برسالاته وبكلامه ثم تلومني على أمر قدر علي قبل أن أخلق؟ فقال رسول الله: فحج آدم موسى مرتين) صحيح البخاري: ج 3 ص 131. فأنكروا البداء جهلاً منهم بحقيقته.

[127] - يهود چنین می‌پندارند که دست خداوند متعال بسته است و او متعال در خلقت و امور دخالتی نمی‌کند و توانایی تغییر دادن هیچ چیزی را ندارد! خداوند سبحان و متعال چنین گفتاری را پاسخ می‌گوید: «(يهود گفتند: دست خدا بسته است؛ دست‌های خودشان بسته باد و با این سخن که گفتند لعنت بر آنها! دست‌های او گشاده است به هر سان که بخواهد انفاق می‌کند و آنچه بر تو از جانب پروردگارت نازل شده است، بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود، و ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنده‌ایم؛ هر گاه که آتشی برای پیکار برافروختند خداوند خاموش ساخت، و آنان در روی زمین به فساد می‌کوشند، در حالی که خداوند مفسدان را دوست نمی‌دارد)» (مائدة: 64).

بسیاری از علمای سنی با این گفتار یهود هم‌رأی می‌باشند و می‌گویند: خداوند متعال در امور دخالتی نمی‌کند و ممکن نیست تغییری ایجاد کند! و روایاتی در این خصوص روایت می‌کنند؛ از جمله این روایت که احمد در مُسندش روایت می‌کند: از ابن عمر روایت شده است: عمر گفت: ای رسول خدا! نظرتان درباره‌ی آنچه عمل می‌کنیم چیست؟ آیا نو و تازه است و یا پیش‌تر، مسلّم و قطعی شده؟ فرمود: «در آنچه پیش‌تر، مسلّم و قطعی شده است عمل کن، ای پسر خطاب! که همه مهیا شده‌اند. آن کس که اهل سعادت است، برای سعادت می‌کوشد و آن که اهل شقاوت و بدبختی است، برای بدبختی عمل می‌کند»: مسند احمد: ج 2 ص 52، و همچنین مراجعه نمایید به صحیح بخاری: ج 6 ص 86 و صحیح مسلم: ج 8 ص 48 و تفسیر ابن کثیر: ج 4 ص 554 و سایر منابع.

بنابراین با این متون صحیحی که در اختیار دارند معتقد به جبر برای خداوند متعال می‌باشند، همان طور که در مورد اعمال و کردار انسان نیز چنین نظری دارند! می‌بینیم که بخاری مسؤولیت خطای آدم (ع) را متوجه خداوند متعال می‌داند؛ از ابو هریره روایت می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: «آدم و موسی احتجاج کردند. موسی به او گفت: آیا تو همان آدمی هستی که گناهت تو را از بهشت راند؟ آدم به او گفت: و تو همان موسایی هستی که خداوند برای رسالت‌ها و کلامش برگزید و در عین حال مرا به خاطر چیزی که پیش از خلقت من مقدر شده بود، سرزنش می‌کنی؟». سپس رسول خدا (ص) فرمود: «آدم دو بار بر موسی احتجاج نمود». صحیح بخاری: ج 3 ص 131؛ و از روی جهل و ناآگاهی به حقیقت، «بدا» را انکار می‌کنند.

[128] - تفسير القمي: ج 2 ص 62، بحار الأنوار: ج 13 ص 210، قصص الأنبياء الجزائري: ص 268.

[129] - تفسير قمي: ج 2 ص 62؛ بحار الأنوار: ج 13 ص 210؛ قصص انبيا جزايري: ص 268.

[130] - عن إسماعيل بن أبي زياد عن جعفر بن محمد عن أبيه قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: (إن أهل القرآن في أعلى درجة من آدميين ما خلا النبيين والمرسلين، ولا تستضعفوا أهل القرآن وحقوقهم، فإن لهم من الله لمكاناً) ثواب الأعمال للصدوق: ص 99-100.

[131] - از اسماعیل بن زیاد از جعفر بن محمد از پدرش [?] روایت شده است که فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: «اهل قرآن غیر از پیامبران و فرستادگان در بالاترین درجه از آدمیان هستند؛ پس اهل قرآن و حقوق آنها را کم شمارید؛ چرا که ایشان نزد خداوند جایگاه رفیعی دارند». ثواب الاعمال صدوق: ص 99 و 100.



[132] - طه : 96.

[133] - طه: 96.

[134] - القصص : 15.

[135] - في تفسير القمي: (.... وكان السامري على مقدمة موسى يوم أغرق الله فرعون وأصحابه، فنظر إلى جبرئيل وكان على حيوان في صورة رمكة، فكانت كلما وضعت حافرهما على موضع من الأرض تحرك ذلك الموضع، فنظر إليه السامري وكان من خيار أصحاب موسى ... ) تفسير القمي: ج 2 ص 61 - 63.

وهذا يدل على أن السامري كان قائداً وعلى مقدمة أصحاب موسى (ع)، ولا أقل أن يكون من خيار أصحاب موسى (ع).

[136] - قصص: 15.

[137] - در تفسير قمي: «.... روزی که خداوند فرعون و یارانش را غرق نمود، سامری جلودار موسی بود. به جبرئیل نگاه می افکند که در حیوانی با هیبت مادانی قوی هیكل بود که به هر مکانی از زمین که سمش را می کوید آن مکان به حرکت درمی آمد. سامری به او نظر افکند و او از منتخبین موسی بود....». تفسير قمي: ج 2 ص 61 تا 63.

این متن بیان می دارد که سامری فرمانده و پیش قراول و طلایه دار یاران موسی (ع) و یا حداقل از منتخبین اصحاب موسی (ع) بود.

[138] - الأعراف : 198.

[139] - اعراف: 198.

[140] - الصف : 5.

[141] - صف: 5.

[142] - الكتاب المقدس - العهد القديم / الإصحاح السادس عشر : ص 238.

[143] - كتاب مقدی - عهد قديم - كتاب اعداد: اصحاح شانزدهم: ص 238.

[144] - الكتاب المقدس - العهد القديم / الإصحاح السابع عشر : ص 241.

[145] - كتاب مقدی - عهد قديم - كتاب اعداد: اصحاح هفدهم: ص 241.

[146] - الكتاب المقدس - العهد القديم / الإصحاح الحادي والعشرون : ص 247.

[147] - كتاب مقدی - عهد قديم - كتاب اعداد: اصحاح بیست و یکم: ص 247.

[148] - طه : 97 - 98.

[149] - طه: 97 و 98.